



زندگی نامه مرحوم محمد کریم خان کرمانی (اع) قسمت اول

به عنوان اولین پست وبسایت شرح مختصری از احوال کودکی و جوانی مرحوم آقای حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه را از توصیف خود ایشان که در مقدمه کتاب قواعد اصول بیان کرده اند ذکر میکنیم تا هم از جنبه تاریخی این متون استفاده شود و هم تیمنی برای شروع این وبسایت باشد ان شاء الله .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين .

و بعد چنین گوید بنده ائیم کریم بن ابرهیم غفر الله لهما که اینها کلماتی است که نوشتم آنها را در معالم دین و نیست توفیق من جز از پروردگار و توکل من بر او است و از او یاری میجوئیم بار خدایا نمیدانیم جز آنچه بما تعلیم فرمودی که توئی دانا و حکیم .

دوست داشتم تقدیم این مقدمه را بر آنچه اراده دارم که در اینجا ایراد نمایم برای اینکه تذکره باشد برای کسی که عبرت میگیرد و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

بدان که من در اوایل سن مثل سایر اهل دنیا در تمتع و نعمت بودم و مقام کریمی داشتم و مستغرق نعمت بودیم و پدرم رحمه الله بی اندازه در تربیت اولاد خود شایق بود مخصوصا در تربیت من زیرا متوجه بود که شوق زیاد در فراگرفتن صنایع و علوم و آداب و رسوم دارم و جمیع مایحتاج مرا در کسب علم فراهم نموده بود و اساتید و کتب و هممباحثه ها مهیا فرموده بود.

حتی اینکه مدرسه بزرگی در کرمان صانها الله عن طوارق الحدثان بنا نهاد که امروز معروف بمدرسه ابراهیمیه است و اوقاف زیادی بر آن وقف نمود و طلابی را در آنجا مسکن داد و مرا متولی امور آنها قرار داد بعد از خودش و کتب زیادی که بالغ بپانصد جلد میشد بر آنها وقف نمود بلکه در مصارف اوقاف قرار داد که در هر سال کتب زیادی خریده شود و مرا در آن مدرسه نشانند که اکتساب علوم و رسوم و آداب بنمایم و خانه مستقلی بر من جدا کرد و خدم و حشمی بر من قرار داد که بر سایر اولاد خود قرار نداده بود و من در میان آن ثروت و نعمت فارغ البال بودم از هر مشغله سواي تحصیل علوم و آداب و غالبا با علما و ادبا مینشستم و اکتساب میکردم از آنچه داشتند و همه آنها هم همت بر تربیت من میگماشتند.

از این رو که صاحب ثروت و مکننت و حکم و تسلط بودم و من در خلال این احوال فارغ البال بودم و هیچ همی از هموم سایرین نداشتم زیرا همه چیز برای من جمع بود و بنا بر این چیزی از آنچه اهل حطام دنیا محتاج بطلب آن هستند از تدبیرها و تزویرها و حرص و حسد و تجاوز بدیگران نیاموختم و بر فطرت و سلیقه مستقیم باقی ماندم حتی اینکه در ابتدای تعلم از همه همسران تندھوش تر و بافهم تر بودم و در هر علمی که کسب میکردم از همگان پیشتر و داناتر میشدم و در هر علمی که بآخر میرساندم کتاب جامع مذهبیه مینوشتم و پدرم رحمه الله بر هر کتابی که مینوشتم جایزه های بسیار بمن میداد و عطای فراوان مینمود و مرا برای علم بالاتری تشویق مینمود تا اینکه کتابی در صرف نوشتن و کتابی در نحو و کتابی در منطق آن وقتیکه در حدود سیزده و چهارده ساله بودم تا بآنجا رسیدم که جمیع آنچه در نزد آن اساتید بود فراگرفتم و مثل یکی از ایشان شدم پس از آن شایق بتعلم علوم ریاضی و علوم غریبه شدم و در بعض آن علوم اساتیدی را جستیم و نصیب زیادی در آن علوم از آنها گرفتم و در این علوم نیز مثل یکی از آنها شدم بلکه در بعض آن علوم اعلم از آنها شدم و دقت نظرم در بعض آن علوم زیادتیر بود پس از آن شوقم بتعلم بعض صنایع کشید و در بعض صنایع اساتیدی را دیدم و حظ وافری در آن صنایع از آنها گرفتم و همه اینها در زمانهای کمی و سالهای معدودی حاصل شد.

پس از آن پدرم رحمه الله وفات یافت و من در آن حال در اوایل بلوغ و منتهای نعمت بودم پس خداوند مقدر فرمود که یکی از تلامذه شیخ اوحده امجد سناد دین و محیی شرع مبین شیخ احمد بن زین الدین اعلی الله مقامه وارد بلد ما شد و مدت يك سال در اینجا اقامت نمود که با من معاشرت نمینمود بگمان اینکه کبر و انفه داشته باشم و جلالتی دارم تا اینکه بر خلاف گمان خود بعضی از اخلاق مرا شنید يك روز از من اذن خواست و اذن دادم و بمنزل من آمد و چون مرا بر خلاف آنچه گمان کرده بود دید و مأنوس شد و آمد و رفتی کرد و مطمئن گردید از حال شیخ و علوم او و جلال و عظمت او بمن خبر داد و من شایق بآن علوم و فنون شدم و آنچه او داشت با اینکه بسیار کم و ناچیز بود از او

تعلیم گرفتم و پس از آن آن شخص مرا ترك كرد و قصد ارض اقدس حسيني علي مشرفها الثناء و التحية را نمود و پس از آن روز بروز شوق من بعلوم ایشان زياد ميشد تا بآنجا رسيد كه ديگر مالك نفس خود نشدم درحاليكه علائق بسيار داشتم و موانع زيادي داشتم از اينكه سفر بآن بلاد نمايم و هميشه بزبان حال ميگفتم :

كيف الوصول الي سعاد و دونه * * * * * قلل الجبال و دونهن حتوف

و باينطورها بود تا هيچان اشتياق بحدي رسيد كه صبر بر فراق نتوانستم و فرار را بر قرار اختيار كردم و از اغيار منزجر شدم پس غفلة حركت كردم و جميع علائق را ترك كردم و موانع را از پس پشت انداختم و بسرعت سير ميكردم تا بآن مشاهد شريفة و مقامات منيفه رسيدم و در بلد كاظم عليه السلام آن برادر را ملاقات كردم كه مرا تشويق باين مقامات نموده بود پس دلالت كرد مرا بسوي سيد قمقام و مولاي همام عالم عامل سيد كاظم ادام الله عزه و علاه و امد ظلّه علي رؤوس من والاه و او بزرگترين تلميذي بود از تلامذه شيخ اعلي الله مقامه كه هيچكس مادامي كه شيخ بزرگوار در حيوة بود باندازه آن سيد عالي مقدار از او بهره نبرد پس ديدم او را و ديد مرا و سؤال كردم از او پس جواب داد مرا در مسائلي پس او را دريائي متلاطمي يافتم بآن طوري كه اول گفت :

لو جئته لرأيت الناس في رجل * * * * * و الدهر في ساعة و الارض في دار

پس خدمتش را مغتنم شمردم و شكر خدا را بر اين منت بجا آوردم و ملازم خدمتش بودم تا قريب بهشت ماه و بفوز عظيمي فايز شدم.

پس از آن علائق زمان مرا بكرمان كشيد پس برگشتم و در هيچ چيز محتاج باحدي نبودم و الحمد لله ولي هر روز كه بر من ميگذشت شوقم بسوي خدمت سيد و آن مشاهد مشرفه زياده ميگشت تا اينكه چهار سال ماندم و همينكه ديدم علائق زياد ميشود و كم نميشود و بيشتر فروميروم مرتبه ديگر عزم بر ترك علائق كردم و بتوفيق پروردگار ترك نمودم آنها را و عيال خود را برداشتم و قصد آن مشاهد نمودم پس بسلامتي رسيدم و الحمد لله و ساكن شدم در آن مشاهد با فراغت بال و در نزد سيد بزرگوار زمان بسياري تلمذ كردم كه بالغ بدو سال ميشد بلكه زيادتر پس از آن قصد مكه مشرفه نمودم پس بآنجا مشرف شدم و در مراجعت ميسر شد كه باين قريه ظالمين برگردم و در اثناء اين سفرهاي من بسوي اين مشاهد خوابهاي خوب و مبشراتي ميديدم و خوابهايي بر من ديده شد پس از آن جمله است كه مادرم اطلال الله بقاها يك شبني مجلسي را ديد پر از جمعيت كه اهل آن مجلس همه ملائكه بودند و مهمان من بودند و من بيرون آمدم از نزد آنها و در دستم عصائي بود و كلاهي پس بمن گفت اين عصا و كلاه از كيست گفتم از پيغمبر صلي الله عليه و آله است و اين ملائكه اين دو را بمن فروختند گفت چند خريدي گفتم سي تومان و نيز در ايامي كه مادرم حامل بمن بود خواب ديده بود كه ماه از آسمان نازل شد و از جلو شانه او داخل در جوف او شد و بسياري از اين قبيل كه كلام را بذكر آنها طول نميدهيم و از آنچه خود من خواب ديدم پيش از اين سفر خود را بر در صحن وسيعي ديدم كه در آخر آن صحن طرف راست اطاقي است كه مولاي رضا عليه السلام در آن اطاق نزديك دم در در لحافي خوابيده است و من بر در آن صحن گريه ميكنم و اذن دخول ميطلبم پس اذن داد مرا بدخول پس بعد از دخول در صحن داخل اطاق شدم و جلو آن حضرت ايستادم و عرض كردم اي مولاي من از علوم شما ميخواهم پس

دست خود را دراز کرد بوسیدم بعد پای خود را دراز کرد بوسیدم و عرض کردم علم جفر میخواهم عبارتی فرمود که معنیش این بود که هنوز وقت آن نرسیده پس از آن اموری را دیدم که بعد از سه روز یا چهار روز تفسیر آنها ظاهر شد که دلالت بر صحت خواب من مینمود و بعد از ایامی در خواب منجنيق بزرگی را دیدم که تا اعناق آسمان بلندی آن بود و حمله بسیاری از مردم داشت و بر پله‌های آن جمعیت بسیاری بود و مثل اینکه من با یکی از همدرسانم که در طفولیت با هم میخواندیم قصد آن منجنيق نمودیم از این رو که در خواب ملهم شده بودیم که قانون این منجنيق این است که هر کس بالایی منجنيق بنشیند هادی دیگران که بر پله‌های آن نشسته‌اند و هم حاملین منجنيق خواهد بود و همه را رهبری میکند و دیگران بهدایت او راه میروند پس حرکت کردیم و قصد بالایی منجنيق را داشتیم پس همینکه چند پله طی کردیم رفیق من نشست و بالا نیامد و من بالا رفتم تا ببالایی منجنيق رسیدم و دیدم احدی آنجا نیست پس آنجا نشستم و چوبی مانند سکان کشتی داشت که همینکه میگرداندم آن را منجنيق هم دور میزد و سکان را میگرفتم و برآست و چپ میگرداندم و جمیع حمله آن بحرکت و هدایت من میگشتند و در بیداری این طور تفسیر شد که آن رفیق چندی با من رفاقت کرد پس از آن مفارقت کرد مرا و کاتب بعضی از اعمال شد و پس از آن دیدم مثل اینکه در رواق حضرت کاظم علیه السلام هستم و بر دم در ایستاده‌ام و کاظم علیه السلام در داخل حضرت دم در نشسته است و من آن بزرگوار را زیارت میکنم بجامعه پس سجده کردم بر آن بزرگوار همینکه بلند شدم آن حضرت بیرون آمد در رواق و معانقه فرمود با من و نشست و من در دامن او هستم و میگویم یا سیدی خلصنی من النار فرمود خلصتك پس مکرر کردم بر او سه مرتبه و مکرر فرمود بر من سه مرتبه پس عرض کردم چرا نمیفرمائی خلصتك من النار پس فرمود آنچه معنی آن این بود که این از امر خداست و يك مرتبه جواد علیه السلام را دیدم که برهنه فرمود مرا و مانند محتضر مرا انداخت و از طرف چپ من نشست و دست خود را بخاك میمالید و اعضاء مرا مسح میفرمود تا آنکه جمیع اعضاء مرا مسح فرمود پس از آن بشقابی در نزد آن حضرت دیدم که در آن کتیرا بود و بر جمیع اعضاء من مالید پس از آن تشریف برد و ساعتی منتظر شدم نیامد پس برخواستم و بسیاری از این مبشرات دیدم و از خداوند امید دارم که همانطور که امیدوارم بشوم و لا قوة الا بالله و مقصودم از ذکر این مبشرات این است که من بحول الله و قوته مستبصر هستم با بصیرت‌های ایشان و هدایت شده‌ام بتوفیق و تسدید ایشان و در علوم خود منقطع بسوی ایشان هستم نه بسوی غیر ایشان و معتقد نشده‌ام بآنچه مستند بایشان نیست هرگز و تقلید نکرده‌ام از هیچ کس در چیزی و جمیع علوم من با بصیرت و هدایت است لاغیر و بعد از اینها قصد علم اصول نمودم اصولی که متعارف و متداول است و تتبع در آن نمودم و کتاب جامعی در آن نوشتم که شامل بود جمیع آنچه عنوان کرده‌اند و زوائدی که ذکر نشده است در کتابی و کتاب کاملی در این علم شد و لکن در آن کتاب بر سبك آنها جاری شدم و پس از آن در کتب اخباریین تتبع کردم در اصولشان و فوائدی چند در آن نوشتم و پی جوئی ادله و اقوالشان را نمودم پس دیدم هر يك از فریقین را که تجاوز نموده‌اند از حق و صواب و انقطاع بسوی اهل بیت علیهم السلام پس پسندم نیفتاد هیچیک از آنها پس بر آن شدم که کتاب جامعی تصنیف نمایم از آنچه خداوند بمن نمایانیده است از قواعد مستنبطه از کتاب و سنتی که شك در روشنی روز میتوان کرد و در آنها ممکن نیست شك کرده شود و امید دارم از خداوند که موفق شوم بر آنچه اراده دارم که ذخیره روز حشر من باشد و روزی که می‌ایستم در پیشگاه خدای سبحانه و میفرماید بمن آیا خدا اذن داده بود بشما یا بر خدا افترا می‌بندید و طوری باشد که بگویم بار خدا یا تو اذن دادی مرا و دوست میدارم که در این مقام نصایحی را یادآوری نمایم که تقدیم آنها واجب است پس ای کسی که نظر میکنی در این کتاب بدان که در نزد من جمع شده است بسیاری از آنچه در نزد اولین و آخرین جمع شده مثل اینکه من یکی از

آنها هستم بلکه بعید نیست که در نزد من بیش از آنها باشد زیرا آنچه آنها داشتند نزد من جمع شده و زوائدي بر آنها زیاد کردم که نزد آنها نبود همانطور که اول در مثل سائر گفته است : کم ترک الاول للآخر ، و من همه امور را زیر و رو کردم و تجربه نمودم و هیچ غرضي جز اظهار حق ندارم بآنطور که خداوند بمن نمایانده من اهتدي فانما يهتدي لنفسه و من ضل فانما يضل عليها و هر کس بینا شود برای خودش است و هر کس کور باشد بر ضرر خود او است و من غرضي سواي آنچه گفتم ندارم.